

[روایت «اعرفوا منازل الناس...» 1](#_Toc196864960)

[نقل‌های مختلف روایت 1](#_Toc196864961)

[نقل کافی 1](#_Toc196864962)

[معنای «قدر روایتهم» 2](#_Toc196864963)

[مرفوعه محمودی 3](#_Toc196864964)

[مراد از «محدّث» و «مفهّم» 3](#_Toc196864965)

[نقل زید زرّاد 5](#_Toc196864966)

[معنای «فإنّ المعرفة هی ...» 5](#_Toc196864967)

[معنای «یحاسب الناس علی قدر ...» 6](#_Toc196864968)

[دلالت کثرت روایت بر مدح 7](#_Toc196864969)

[عدم دلالت «کثیر الروایة» بر مقبول‌بودن روایت راوی 7](#_Toc196864970)

[روایت ابن ابی نصر 8](#_Toc196864971)

**موضوع:** زکات/استثناء مئونه در زکات/ استثناء خراج / بررسی روایات / روایت ابن ابی نصر / وثاقت علی بن احمد بن اشیم / بررسی روایت «اعرفوا منازل الشیعة...»

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم. بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم، و به نستعین؛ إنّه خیر ناصر و معین. الحمد للّه ربّ العالمین، و صلّی اللّه علی سیّدنا و نبیّنا محمّد و آله الطاهرین، و اللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**.

# روایت «اعرفوا منازل الناس...»

بیان شد که این حدیث دارای چند سند است.

## نقل‌های مختلف روایت

برخی از نقل‌های روایت نیازمند توضیحاتی است که در ادامه بیان می‌گردد.

### نقل کافی

یکی از سندهای آن به شرح زیر از کافی بود:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْعِجْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا»[[1]](#footnote-1).

«محمد بن حسن»: وقتی این عنوان از سهل بن زیاد نقل کند، مراد از آن «محمد بن حسن طائی رازی» است که ما وی را تصحیح می‌کنیم

«سهل بن زیاد»: این راوی محل اختلاف است. به نظر ما این راوی ثقه است.

«ابن سنان»: محمد بن سنان است که این راوی نیز با وجود اختلاف در آن، به نظر ما ثقه است.

«محمد بن مروان العجلی»: در نقل کشی به جای وی نام «محمد بن حمران العجلی» وارد شده است. هر دو نقل غلط است، و صحیح: محمد بن عمران العجلی است، که ابن سنان در روایت دیگری از وی نقل کرده است. محمد بن عمران عجلی به جهت روایت ابن ابی عمیر توثیق می‌شود.

«عن علی بن حنظلة»: این راوی نیز به نظر ما به جهت قرائنی که بر وثاقتش وجود دارد توثیق می‌شود.

نتیجه آنکه ما سند کافی را تصحیح می‌نماییم. متن این نقل با نقل حذیفة بن منصور یکی است.

#### معنای «قدر روایتهم»

اگر این روایت ناظر به کیفیت باشد، عدم دلالتش بر توثیق عام روشن‌تر است؛ چرا که معنایش آن است که در رتبه سابقه باید ثابت شده باشد که این راویان از امام علیه السلام روایت دارای مضامین عالی را دریافت کرده‌اند. در غیر این صورت ممکن است شخصی روایات متقن و محکمی را به دروغ به معصوم نسبت دهد. اتقان و پختگی روایت ممکن است دال بر صدور آن از معصوم علیه السلام باشد ولی دلیل بر صدق راوی نیست. شخصی به نام معمّر اشجّ مدّعی بوده که در جنگ صفین با حضرت علی علیه السلام بوده و برخی از وقایع صفین را نقل می‌کند. برخی برای اعتبارش استدلال کرده‌اند به آنکه تمامی سخنان وی در کتب معتبر یافت می‌شود. صاحب قاموس الرجال بیان کرده که ممکن است این راوی کتب معتبر را مطالعه و حفظ کرده باشد، و از نزد خودش به دروغ بیان کرده باشد. وقایع صفین در کتاب صفّین از نصر بن مزاحم وارد شده است. کسی که این کتاب را حفظ کند، می‌تواند همان مطالب را تکرار کند. این مطالب صحیح است، ولی دلیل بر اعتبار آن راوی نیست.

پس از آنکه ثابت شد یک راوی ثقه است، و نقل‌های وی از امام علیه السلام است، هرچه بیشتر نقل کرده باشد، یا هر چه روایات با مضمون عالی‌تری نقل کرده باشد نشان می‌دهد که امام علیه السلام بیشتر وی را اهل اسرار دانسته است. در کافی روایت مفصّلی از منصور بن حازم نقل شده و در پایان آن روایت آمده است: «قُلْتُ أَعْطِنِي رَأْسَكَ أُقَبِّلْهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ فَضَحِكَ وَ قَالَ: سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا أُنْكِرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَداً»[[2]](#footnote-2).

اینکه امام شخصی را شایسته بداند که به تمامی سوالات وی پاسخ گوید مقام بلندی است. به‌عنوان مثال انسان هرچه به یک شخص بیشتر علاقه‌‌مند باشد، بیشتر در مهمانی از او پذیرایی می‌کند. طعام‌های معنوی نیز چنین است. ائمه علیهم السلام تمامی راویان را به یک اندازه از سرچشمه معرفت سیراب نمی‌کردند.

### مرفوعه محمودی

دو نقل دیگر از این روایت وجود دارد که نیازمند برخی توضیحات متنی است. ابتدا مرفوعه محمودی را ذکر می‌نماییم:

«مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ الْكَشِّيُّ بْنِ مَزْيَدٍ وَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَوْفٍ الْبُخَارِيِّ، قَالا: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ الْمَرْوَزِيُّ الْمَحْمُودِيُّ، رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (ع) اعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا بِقَدْرِ مَا يُحْسِنُونَ مِنْ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا، فَإِنَّا لَا نَعُدُّ الْفَقِيهَ مِنْهُمْ فَقِيهاً حَتَّى يَكُونَ مُحَدَّثاً. فَقِيلَ لَهُ: أَ وَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُحَدَّثاً؟ قَالَ: يَكُونُ مُفَهَّماً وَ الْمُفَهَّمُ مُحْدَّثٌ»[[3]](#footnote-3).

این نقل با تعلیلی که در ادامه آن ذکر شده به روشنی نشان می‌دهد که روایت ناظر به تعداد دریافت روایت است، و بیانگر آن است که راوی هرچه بیشتر حدیث دریافت کرده باشد، منزلتش بالاتر است.

#### مراد از «محدّث» و «مفهّم»

تعبیر محدّث در مرفوعه محمودی نیازمند توضیح است. در روایات برای اولیاء خداوند سه مرتبه بیان شده است.

مرتبه اول: نبی و یا رسول (با وجود تفاوت‌هایی که بین نبی و رسول وجود دارد ما آن را یک مرحله به شمار می‌آوریم).

مرتبه دوم: امام

مرتبه سوم: محدّث

در روایات بیان شده محدّث کسی است که صدای فرشته وحی را می‌شنود، ولی او را نمی‌بیند. در رابطه با مصحف فاطمه این مطلب وارد شده که آن حضرت صدای فرشته وحی را می‌شنید ولی وی را مشاهده نمی‌کرد. محدّث‌بودن یکی از مراتب وحی الهی است.

اما اینکه امام علیه السلام محدّث را به مفهّم تفسی کردند، چند احتمال در آن وجود دارد:

**احتمال اول**: حضرت بیان کرده‌اند مراد از محدّث، معنای مصطلح نیست، بلکه همان معنای لغوی است. یعنی شخصی که احادیث زیادی برای او تحدیث شده، فهمش بالا رفته است.

**احتمال دوم**: گویا در کتاب نتیجة المقال فی علم الرجال بود که در آن آمده است محدّث لزوما به نحو تحدیث و شنیدن مستقیم نیست؛‌ بلکه ممکن است به نحو الهام باشد. در روایاتی این مطلب ذکر شده است. در بصائر الدرجات روایاتی دال بر این مطلب وارد شده است. در برخی روایات وارد شده که علم امام علیه السلام از طرف خداوند به او افاضه می‌شود. وقتی سوال می‌شود که وحی اختصاص به انبیا دارد، و پس از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله باب وحی بسته شد. حضرت پاسخی می‌فرماید که گویا با تقیه آمیخته است. حضرت می‌فرماید وحی اختصاص به انبیا ندارد؛ چرا که بر مادر موسی هم وحی شد. تعبیر «وحی کوحی أمّ موسی» در این روایات به کار رفته است. در روایات زیادی وارد شده که ائمه علیهم السلام تنها بر او الهام نشده، بلکه دارای مراتب بالاتر است. محدّث بدین معنی که صدای فرشته وحی را می‌شنود در مورد ائمه در روایات مطرح شده است. از آن رو که درک این مطلب برای عوام سنگین بوده، حضرت آن را به همان مراتب پایین‌تر تفسیر می‌کند که شبیه وحیی بود که به مادر موسی علیه السلام شد.

به نظر می‌رسد معنای اول در روایت محل بحث ترجیح دارد. تعبیر «اعرفوا منازل ...» ارتباط روشنی با معنای دوم ندارد.

روایت دیگری در مورد محدّث‌بودن وارد شده که قابل توجه است:

«طَاهِرُ بْنُ عِيسَى الْوَرَّاقِ الْكَشِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ التَّاجِرُ السَّمَرْقَنْدِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ الْمَرْوَزِيِّ، عَنِ الصَّادِقِ (ع) أَنَّهُ قَالَ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي رُوِيَ فِيهِ أَنَّ سَلْمَانَ كَانَ مُحَدَّثاً، قَالَ: إِنَّهُ كَانَ مُحَدَّثاً عَنْ إِمَامِهِ لَا يَجُوزُ بِهِ لِأَنَّهُ لَا يُحَدَّثُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا الْحُجَّةُ»[[4]](#footnote-4).

با توجه به مجموع روایات در این موضوع، در روایت محل بحث مراد حضرت از آنکه محدّث را به مفهّم تفسیر نمودند آن است که بیان کنند مراد از محدّث، معنای مصطلح نیست؛ بلکه یک معنای لغوی است. یعنی مراد از محدّث، شخصی نیست که از جانب خداوند متعال، دریافت وحی نموده؛ بلکه توسط امام علیه السلام به وی تفهیم شده است. بنابراین، تعبیر «اعرفوا منازل...» بدین معنی است که توجه کنید یک راوی چه مقدار از روایات را اخذ کرده و امام علیه السلام چند حدیث به او تفهیم کرده است. حاصل آنکه کسی فقیه شمرده می‌شود که امام علیهم السلام به میزان زیادی از علوم به وی آموخته و او را از سرچشمه علوم سیراب کرده است[[5]](#footnote-5).

اینکه تعبیر کردیم «به میزان زیادی آموخته و سیراب کرده» به جهت آن است که معنای اصلی باب تفعیل، کثرت است. شرح رضی این سخن را ذکر کرده، و ابن حاجب نیز معنای اصلی این باب را در متن شافیه تکثیر دانسته است. آنچه در برخی کتب مثل صرف ساده بیان شده که معنای اول آن تعدیه است، سخن صحیحی نیست. دانستن معنای اصلی هر باب دارای ثمره است. از سیبویه نقل شده که معنای اصلی هر باب قیاسی است، و لازم نیست از عرب استعمال یک فعل در آن باب شنیده شده باشد؛ بلکه می‌توان هر فعلی را با آن معنی به آن باب برد. بنابراین، محدّث به معنای کسی است که احادیث زیادی برای او نقل شده باشد. این امر کاملا نشان می‌دهد که روایت شریفه ناظر به مرحله تحمل حدیث است. روشن است که کثرت نقل حدیث برای یک شخص، مقدمه فهم حدیث است. و الا کثرت نقل، بدون اینکه آن شخص متوجه شود، اثری ندارد[[6]](#footnote-6). حاصل آنکه روایت شریفه ناظر به مرحله تحمل حدیث است، و بیانگر آن است که هرچه امام به یک راوی بیشتر مطلب بیان کرده باشد و روایات را به او فهمانده باشد، منزلت بالاتری دارد. اما شخصی که مدّعی است که امام علیه السلام برای وی روایات زیادی نقل کرده، باید این مطلب از جای دیگر ثابت شود.

### نقل زید زرّاد

از نقل زید زرّاد نیز می‌توان این مطلب را به دست آورد. در نقل معانی الأخبار از زید زرّاد آمده است:

«أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بُرَيْدٍ الرَّزَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَةِ وَ بِالدِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابٍ لِعَلِيٍّ ع‏ فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا»[[7]](#footnote-7).

#### معنای «فإنّ المعرفة هی ...»

تعبیر «فإنّ المعرفة هی ...» نشان می‌دهد دریافت روایت -همانطور که در مرمفوعه محمودی، محدّث به مفهّم تفسیر شد- باید مقدمه برای فهم عمیق حدیث باشد. یعنی فقیه شخصی است که دارای علم عمیق و کثیر است، و این امر متوقّف بر دریافت روایات زیاد از ائمه علیهم السلام و فهم آن روایات است.

واژه «قدر» هم به معنای تقدیر و هم به معنای منزلت آمده است. در رابطه با «لیلة القدر» چند معنی ذکر شده است. برخی بیان کرده‌اند این تعبیر به معنای «لیلة المنزلة و العظمة» است. برخی دیگر متذکّر شده‌اند این تعبیر به معنای «لیلة التقدیر» است. این معنای دوم با روایات سازگارتر است؛ چرا که در روایات وارد شده که تقدیر انسان‌ها در این شب مقدّر می‌گردد.

**سوال شاگرد**: این روایت ظاهر در کیفیّت دریافت روایت است، نه کمیّت.

**پاسخ استاد:** این روایت بیانگر آن است که هرکس روایت بیشتری فهمیده باشد، مقام بالاتری دارد. واژه «قدر» ناظر به کمیّت است، ولی مجموع حدیث، بر اهمیّت روایات فهمیده شده تکیه دارد. اگر روایت ناظر به کیفیّت دریافت حدیث باشد، این کیفیّت به دو نحو ممکن است معنی شود:

**اول**: دریافت روایاتی که دارای مضامین عالیه هستند، و از فهم انسان‌های عادی و اذهان ساده به دور است.

**دوم**: فهم بیشتر روایات. یعنی هرکس روایات بیشتری فهم کرده باشد، منزلت بالاتری دارد. فهم روایات بیشتر، متوقّف بر دریافت روایات زیاد است. ممکن است نقل زید زرّاد ناظر به این معنای دوم باشد. تعبیر «بِالدِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ...» بیانگر آن است که دریافت روایت، مقدمه فهم روایت است، ولی این لزوما بدان معنی نیست که مراد از روایات، احادیثی است که دارای مضامین بلند است؛ بلکه ممکن است بیانگر آن باشد که هرچه راوی روایات بیشتری دریافت و فهم کرده باشد، منزلت بالاتری دارد.

#### معنای «یحاسب الناس علی قدر ...»

**«يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ...»:** این تعبیر نشان می‌دهد که عقول افراد مختلف است، و آدمی می‌تواند در این جنبه ترقی کرده و به درجات بالاتر برسد. در برخی روایات وارد شده که پاداش بندگان بر اساس عقل آنها است. یک عمل از دو بنده مختلف که دارای مراتب عقلی متفاوت هستند، پاداش متفاوتی دارد. به روایات زیر توجه کنید:

روایت اول:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْن‏ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ فَقَالَ كَيْفَ عَقْلُهُ قُلْتُ لَا أَدْرِي فَقَالَ إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ خَضْرَاءَ نَضِرَةٍ كَثِيرَةِ الشَّجَرِ ظَاهِرَةِ الْمَاءِ وَ إِنَّ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنِ اصْحَبْهُ فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورَةِ إِنْسِيٍّ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَغَنِي مَكَانُكَ وَ عِبَادَتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ الْمَلَكُ إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزِهٌ وَ مَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْباً فَقَالَ لَهُ وَ مَا هُوَ قَالَ لَيْسَ لِرَبِّنَا بَهِيمَةٌ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلَكُ وَ مَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هَذَا الْحَشِيشِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ»[[8]](#footnote-8).

روایت دوم:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَرَّ بِي أَبِي وَ أَنَا بِالطَّوَافِ وَ أَنَا حَدَثٌ وَ قَدِ اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ فَرَآنِي وَ أَنَا أَتَصَابُّ عَرَقاً فَقَالَ لِي يَا جَعْفَرُ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْداً أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ»[[9]](#footnote-9).

روایت دوم دال بر آن است که باید جلب محبّة الله کرد. به‌ جای پرداختن به مقدار عبادت، مهم آن است که آدمی مشغول به عملی باشد که مجبّت خداوند را جلب کند. محبّت الهی به تعبیر امروزی به عمل ضریب می‌دهد. هرچه خداوند بنده‌ای را بیشتر دوست داشته باشد، عملش را در ضریب بالاتری ضرب می‌کند.

حاصل آنکه از مجموع نقل‌های روایت، به‌خصوص نقل‌های تفصیلی، استفاده می‌شود هر آنکس که بیشتر از ائمه علیهم السلام دریافت حدیث داشته باشد، و این دریافت، باعث افزایش معرفت شود و وی را به مقام عقلی بالاتری برساند، منزلت بالاتری پیدا می‌کند. این امر هیچ ارتباطی به اثبات وثاقت یک راوی به جهت نقل زیاد از امامان ندارد. بنابراین، شخصی که اصل وثاقتش معلوم نیست، نقل روایت زیاد از امام، برای او اماره وثاقت به شمار نمی‌رود.

## دلالت کثرت روایت بر مدح

ممکن است بیان شود: اوصافی مثل «کثیر الروایة» و امثال آن در برخی منابع حدیثی و رجالی برای برخی راویان وارد شده که نشان می‌دهد «کثرت روایت» دست کم دال بر مدح راوی است. بنابراین، ممکن است بیان شود از کثرت روایت، مدح راوی استفاده می‌شود. به‌عنوان مثال مرحوم مجلسی در روضة المتقین در مورد حسن بن زیاد بیان کرده است: «و يظهر من كثرة الروايات عنه مع سلامة الجميع حسنه، و تقدم و سيجي‏ء عنهم عليهم السلام: «اعرفوا منازل الرجال على قدر رواياتهم عنا» و يمدحون بأنه كثير الرواية»[[10]](#footnote-10).

این که چه امری دلیل بر مدح است، از امور تعبّدی شرعی نیست؛ بلکه از امور عقلائي است. کثرت روایت تنها در دو مورد دلیل بر مدح است:

**اول**: راوی ثقه باشد. شخصی که ثقه است، هرچه روایات بیشتری نقل کند، نشان می‌دهد قرابت بیشتری با اهل بیت علیهم السلام داشته است. در این فرض، کثرت روایت مربوط به مرحله ادا است، ولی در نهایت کاشف از کثرت تحمل حدیث است. یعنی کثرت تحمّل حدیث است که مدح است، و این امر از راه کثرت نقل راوی ثقه در مرحله ادا، کشف می‌شود. یعنی وثاقت راوی مفروغ است، و پس از اثبات وثاقت، برای تشخیص مرتبه و منزلت راوی، به کثرت نقلش نظر می‌شود. کسی که بر ائمه دروغ می‌بندد منزلتی نزد ائمه ندارد. فرض روایت شریفه کسی است که حداقل مرتبه منزلت -که با راستگوبودن حاصل می‌شود- را دارا است، و بیانگر آن است که افرادی که نزد اهل بیت دارای منزلت هستند، برای فهم آنکه کدام‌یک منزلت بیشتری دارند، به تعداد نقل روایات آنها توجه کنید. بنابراین اصل منزلت در این راویان مفروغ است، و این روایات بیانگر قدر منزلت است.

**دوم**: ممکن است مراد از کثرت روایت آن باشد که افراد زیادی از آن شخص روایت کرده‌اند. یعنی این راوی دارای شاگردان زیادی است. یعنی «کثرة الروایة» مقدمه برای «کثرة الروایة عنه» است.

**سوم**: آنچه بیان شد بنا بر این فرض بود که مدح راوی به جهت کثرت روایت، مربوط به جنبه‌های حدیثی و روایی باشد. ممکن است این عبارات ناظر به جنبه علم راوی باشد. هرکس روایت بیشتری نقل کند، نشان می‌دهد علم بیشتری دارد. کتب رجالی مثل رجال نجاشی و فهرست شیخ، رجال صرف نیست. در این کتب، اوصافی مثل «فاضل عالم ...» نیز در ترجمه راویان بیان شده است. ممکن است تعبیر «کثیر الروایة» بیانگر کثرت علم یک راوی باشد. یعنی ذکر روایت زیاد، مقدمه بیان کثرت علم است.

### عدم دلالت «کثیر الروایة» بر مقبول‌بودن روایت راوی

**سوال شاگرد:** ممکن است این روایات ناظر به پذیرش روایت این راویان باشد؟

**پاسخ استاد:** اگر تعبیر «مقبول الروایة» به کار رفته بود ممکن بود بدان معنی باشد. اصطلاح «مقبول الروایة» در مقابل «متروک الروایة» است. در مورد برخی راویان وارد شده که روایاتش متروک بوده است. به‌عنوان مثال شیخ طوسی در مورد ابن جنید بیان کرده است:

«محمّد بن أحمد بن الجنيد، يكنّى أبا علي، و كان جيد التصنيف حسنه، إلّا أنّه كان يرى القول بالقياس! فترك لذلك كتبه و لم يعوّل عليها»[[11]](#footnote-11).

در مقابل، برخی راویان نزد شیعه دارای مقبولیت بالایی بوده‌اند. به‌عنوان مثال نجاشی در مورد ابن ابی عقیل آورده است:

«و قيل: ما ورد الحاج من خراسان إلا طلب و اشترى منه نسخ‏»[[12]](#footnote-12).

حاصل آنکه اصطلاحاتی مثل «مقبول الروایة» و «متروک الروایة» با اصطلاحاتی چون «کثیر الروایة» و «قلیل الروایة» تفاوت دارد.

# روایت ابن ابی نصر

بیان شد که روایت ابن ابی نصر دارای دو نقل است. متذکّر شدیم که قیدی در نقل مختص ابن ابی نصر وجود دارد که در نقل مشترک ابن ابی نصر و صفوان وارد نشده است. این قید به شرح زیر است:

«وَ النَّاسُ يَقُولُونَ لَا تَصْلُحُ قَبَالَةُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ إِذَا كَانَ الْبَيَاضُ أَكْثَرَ مِنَ السَّوَادِ».

به‌نظر می‌رسد این قید نباید در روایت باشد. امام علیه السلام در ردّ قول عامه به واقعه خیبر متذکّر شده است. منطقه حاصل‌خیزی مثل خیبر که خرمای آن ۴۰ هزار وسق تخمین زده شده، چطور ممکن است که اکثر زمین‌های آن خالی باشد. این امر بسیار مستبعد است. آن منطقه هم ظاهرا بیشتر نخلستان بوده، و گندم و جو چندان وجود نداشته است؛ چرا که خرص که در رابطه با واقعه خیبر ذکر شده مربوط به نخل است، و در مورد گندم مساله خرص مطرح نیست. بنابراین، نقل مشترک صفوان و ابن ابی نصر صحیح است که در آن آمده است:

«وَ النَّاسُ يَقُولُونَ لَا يَصْلُحُ قَبَالَةُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ».

این نقل با قصه خیبر هم سازگار است؛ چرا که هرچند خیبر سرزمین حاصل‌خیزی بوده، ولی طبیعی است که برخی مناطق هم در آن وجود داشته که کشت نشده است. یعنی مستبعد است که یک منطقه بسیار وسیع، تمامی قسمت‌هایش کشت شده باشد. حالت طبیعی آن است که اکثر آن منطقه سواد بوده، و قسمت‌هایی از بیاض هم در آن وجود داشته است. امام علیه السلام بیان کرده که قباله سواد به همراه بیاض جایز است، همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله جمیع خیبر را (اعم از سواد و بیاض) در اختیار یهود قرار داد.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص50.](http://lib.eshia.ir/11005/1/50/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص189.](http://lib.eshia.ir/11005/1/189/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص6.](http://lib.eshia.ir/14015/1/6/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص62.](http://lib.eshia.ir/14015/1/62/) [↑](#footnote-ref-4)
5. ذکر یک واقعه مناسب است. مرحوم نایینی معتقد بوده که مطالب شیخ انصاری از جهت علمی بسیار عمیق است، و آخوند به تمام مطالب شیخ پی نبرده، بلکه خود او به عمق مطالب شیخ رسیده است. یک حلقه از شاگردان اولیه مرحوم نایینی بوده‌اند، که حدود سه چهار سال نزد نایینی درس خوانده‌اند. یکی از آنها نقل کرده که مجموع جمعیت ما هیچ وقت از ۷ نفر بیشتر نشد. افرادی مثل میرزامهدی اصفهانی و آقا شیخ مرتضی خوانساری از این دسته افراد بوده‌اند. آیت الله والد از آقاسید علی هاشمی گلپایگانی (فرزند آقا سید جمال گلپایگانی) ازپدرش (آقا سید جمال) نقل کرده که نایینی یبان کرده: من باید با با کَلبَتین (وسیله کشیدن دندان) آنچه آخوند در ذهن شما فرو کرده دربیاورم تا بتوانم مطالب شیخ را تفهیم کنم. مفهّم نیز چیزی شبیه آن است که گویا با کلبتین مطالب توسط امام در ذهن راوی فرو رفته باشد. [↑](#footnote-ref-5)
6. شخصی که مطالب زیادی شنیده ولی استفاده‌ای نکرده شبیه به بز اخفش است. در مورد اخفش حکایاتی جالبی نقل شده است. معروف است که اخفش، چهره کریه المنظری داشته است. حکایت شده که روزی زنی به اخفش گفت به جهت یک امری به دنبال من بیا. وقتی به دنبال وی رفت به مغازه نجّاری رسید، و آن زن به نجار گفت: «شبیه این». اخفش تعجّب کرد که قضیه چیست؟ نجّار پاسخ داد: این زن از من یک مجسّمه جنّ طلب کرد. من گفتم: نمی‌دانم چهره جنّ به چه شکل است. این زن تو را به من نشان داد. حکایت دیگر آنکه اخفش به جهت چهره‌ای که داشته هیچ‌کس حاضر به شرکت در درس او نبوده است. اخفش برای آنکه مطالب علمی را فراموش نکند، آن مطالب را به یک بز القا می‌کرد، و هر از گاهی به بز می‌گفت: فهمیدی؟ و در پاسخ، خودش ریش بز را به پایین می‌کشید تا نشانه آن باشد که گویا بز سر خود را به نشانه تایید پایین آورده است. بز که از این وضعیت خسته شد بود، و از کشیدن ریش درد می‌کشید، خودش آموخته بود که هر وقت اخفش به او می‌گفت فهمیدی، خودش سرش را پایین می‌آورد. اصطلاح بز اخفش به این واقعه تاریخی اشاره دارد. حاصل آنکه یادگرفتنی که شبیه بز اخفش باشد فایده‌ای ندارد. [↑](#footnote-ref-6)
7. [معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص1.](http://lib.eshia.ir/15257/1/1/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص11، رقم۸.](http://lib.eshia.ir/11005/1/11/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص86.](http://lib.eshia.ir/11005/2/86/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [روضة المتقین، محمد تقی المجلسی، ج14، ص93.](http://lib.eshia.ir/71453/14/93/) [↑](#footnote-ref-10)
11. فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسي) ( ط - الحديثة)، النص، ص: 392 [↑](#footnote-ref-11)
12. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص48.](http://lib.eshia.ir/14028/1/48/) [↑](#footnote-ref-12)